## كلام میر داماد درباره قضاء كلی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 یكدفعه مرحوم پدرمان با استادشان مشرف شده بودند حرم سیدالشهدا علیه‌السلام و بعد رفتند سر مزار حبیب بن مظاهر و ایشان شروع كرده بودند به حمد و سوره خواندن، استادشان گفت آقاسیدمحمدحسین حمد و سوره می‌خوانی؟ این زنده است، این مرده نیست! این زنده است! ایشان گفتند آقا ما برای زنده‌ها هم حمد و سوره می‌خوانیم! بعد ایشان گفتند خب این عیب ندارد اگر به نیت حیات می‌خوانی. این احكامی‌كه از ناحیه شارع آمده كه حالا شارع چه پیغمبر باشد، چه ائمه باشند، آنها هم شارع هستند، حالا در اصطلاح می‌گویند انقطاع وحی است و ائمه مبین و موضح و مشرع آن حقیقت وحیانی هستند كه خب البته از یك جهت هم درست است ولی در واقع همه به یكجا وصل هستند، تفاوتی ندارد بین دستور خدا و ائمه، از این نظر تفاوتی ندارد، چون همه این چهارده معصوم از یك حقیقت واحد احكام را می‌گیرند یعنی از عالم ملاكات، به واسطه اتصال به ملاك است كه در مقام بیان یك حكم را مستحب و یك حكم را حرام و یك حكم را مكروه و امثال ذلك می‌شود، نه این كه به نفس وجوب و نفس كراهت و نفس استحباب اطلاع پیدا كرده‌اند، این غلط است، امام به استحباب یك امری اطلاع پیدا نمی‌كند، ما اطلاع پیدا می‌كنیم، وسایل را باز می‌كنیم می‌بینیم این حرام است، این مستحب است، این مكروه است، این اطلاع بر حرام مال ما است خب این مال امام نیست، امام به ملاك حكم اطلاع پیدا می‌كند كه این ملاك در این جا چه اقتضایی می‌كند، بر اساس اطلاع بر ملاك آن وقت در مقام بیان می‌گوید این یا مستحب است یا مكروه است، وقتی این طور هست ما نمی‌توانیم از پیش خودمان عوض كنیم آنچه را كه امام فرموده است. آن كه امام فرموده باید به این كیفیت انجام بدهید آن كه به ملاك رسیده است، او است ما كه نیستیم، او است آن وقت چه می‌شود؟ مثل این می‌شود كه به جای این كه شما به یك تشنه آب خوردن بدهید بردارید آب نمك بدهید! خب بدتر تشنه می‌شود، به جای این كه به كسی كه دلش درد می‌كند آب نباب بدهید چغندر بدهید این اصلا قولنج می‌كند می‌میرد، الان برای دل دردش نبات خوب است چای نبات خوب است، دوایی، چیزی، نه این كه برداری به او چغندر بدهی، چیز ثقیل می‌دهی، این خودش دارد از درد به خودش می‌پیچد این می‌شود قوز بالای قوز است، دخالتهای ما این است، این است كه می‌گویند قَالَ الصَّادِقُ ع لَا یحِلُّ الْفُتْیا لِمَنْ لَا یسْتَفْتِی مِنَ الله عَزَّ وَ جَلَّ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عَلَانِیتِهِ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِی كُلِّ حَال[[1]](#footnote-1) این است به خاطر این است لمن لایستفتی من الله به صفاء سره و برهان من ربّه بدن آدم می‌لرزد آقاجان، بدن آدم می‌لرزد، مو بر بدن انسان راست می‌شود، آدم دین مردم را به عهده بگیرد؟ من كه اصلا نمی‌توانم، یعنی اصلا برای من قابل تصور نیست یك روزی بیایم و دین مردم را به عهده بگویم كه آقا بر ذمه من كه شما بیا این كار را انجام بده، بله ممكن است كه یكی بگوید آقا شما چكار می‌كنید؟ می‌گویم من این كار را می‌كنم، اما تو برو بكن! نه، ابدا، صد سال به یكی نمی‌گویم برو این كار را بكن، به من چه كه بیایم دین كسی را به عهده بگیرم؟ به من چه كه بیایم تضمین كنم؟ گارانتی بدهم؟ نه آقاجان اصلا خدا نیاورد آن روزی را كه بخواهد مسئله به این كیفیت باشد، از آدم سوال می‌كنند كه آقا نظر شما نسبت به این چیست؟ می‌گویم كه نظرم این است، می‌خواهی انجام بده، نده، ارتباطی به من ندارد، نظر من را می‌خواهی می‌گویم، اما این كه برو انجام بده، ابدا، هیچ تضمینی، تعهدی، التزامی نیست.

 تلمیذ: رساله هم همین است فرقی نمی‌كند!.

 استاد: نخیر می‌گوید عمل به این مجزی است، آن مهرش را نمی‌بینی؟ آن بالا! آن كه رساله پخش می‌كند یعنی اعلام می‌كند این مسئله من، بنده تضمین می‌دهم، گارانتی می‌كنم كسی كه عمل كند رستگار می‌شود، این دو یكی است؟!! لذا افراد گاهی از من سوال می‌كنند كه ما عمل كنیم؟ می‌گویم به من چه، ارتباطی به ما ندارد، من نظرم این است.

 آقاسید احمد كربلایی برای چه آن عكس العمل را نشان داد نسبت به میرزا محمدتقی؟ برای چه بهم خورد حالش؟ برای چه همه چیز بهم ریخت؟ بخاطر این كه آن می‌خواست این مسئولیت را بیاندازد گردن ایشان، و ایشان می‌گفت این مسئولیت را خودت به گردن گرفتی چرا به گردن من می‌اندازی؟ به من چه مربوط است؟ در حالتی كه همان موقع عده‌ای بودند كه از ایشان تقلید می‌كردند، نمی‌كردند؟ خیلی از شاگردان ایشان از سایر مجتهدین تقلید می‌كردند، خیلی هم از خود ایشان تقلید می‌كردند ولی كی خبر داشت؟ هیچ كس خبر نداشت. او می‌داند و چنان برمی‌آشفتند و چنان منقلب می‌شدند و چنان برمی‌خواستند كه اصلا ...

 بله من یاد دارم صحبتها و مسائلی را كه در زمان مرحوم والد ما بود وقتی افراد از ایشان تقاضای مكتوبی، رساله‌ای، چیزی می‌كردند با چه تعابیر تندی ایشان برخورد می‌كردند:" ما هنوز در تكلیف خودمان مانده‌ایم، آن وقت بیاییم تكلیف دیگران را به عهده بگیریم؟! ما هنوز در تكلیف خودمان مانده‌ایم، ما هنوز بار خود را بر پشت خود حمل می‌كنیم، بیاییم بار دیگران را هم بر دوش خود اضافه كنیم؟ بار دیگران یعنی وقتی كه شما دارید یك مسئله‌ای را به یكی می‌گویید كه مثلا آقا برو این كار را بكن، تمام مسائل و تمام تبعات آن را به عهده گرفتید و گذاشتید این جا می‌گویید برو بكن یك وقتی كسی می‌آید از شما سوال می‌كند می‌گوید كه این قضیه چیست؟ می‌گویید كه من نظرم در این مسئله این است، نمی‌گویید برو بكن، برو انجام بده، مقام اثبات برای سخنان‌تان در نظر نمی‌گیرید، فقط مقام ثبوت را در این جا می‌گویید، می‌گویید كه آقا نظر من در این جا این است، خب این اشكال ندارد، هر كاری هم كرد دیگر به عهده شما نیست، سوال نكند، نظر خودتان را گفتید، یك وقتی نه، اعلام می‌كنید كه بروید این كار را بكنید، این كار را انجام بدهید، این می‌شود مقام افتا، مقام افتا با مقام استنباط دو تا است، استنباط یك واقعیت خارجیه است و رسیدن به حكمی افتا عبارت است از اعلان این حكم است، اعلان حكم و اعلام حكم است و این مسئله، مسئله مشكلی است و الا همان مرحوم سید احمد در همان موقع در نجف درس خارج می‌گفت خب كسی كه درس خارج می‌گوید نظر فقهی خودش را نمی‌گوید؟ خب دارد می‌گوید، دارد می‌گوید كه نظر فقهی من این است.

 تلمیذ: آیا در اینصورت علم به عمل شخص نداریم؟ وقتی كه از من سوال می‌كند طبعا می‌رود به نظر من عمل می‌كند.

 استاد: نه

 تلمیذ: پس چرا از من دارد سوال می‌كند؟

 استاد: خودش می‌داند، باور می‌كند، به ما اعتقاد دارد، خیلی خب باشد، به ما چه ربطی دارد؟ شما را فرد مطمئنی می‌داند، فرد صادقی می‌داند، فرد اهل عملی می‌داند، می‌گوید من دیدم شما از بین بقیه در این مسئله ترجیح دارید، می‌خواهد حكم را سوال كند، اشكال ندارد و می‌رود عمل هم می‌كند، فقط جمع اجوبه را نمی‌كند، می‌رود عمل می‌كند، ولی صحبت این است كه شما پشت این قضیه التزامی ندارید، فقط گفتید كه نظر من این است، او نظر شما را می‌پرسد، شما هم نظر خود را می‌گویید، یك وقتی بلند می‌شوید به افراد می‌گویید آقا این كاری كه الان داری می‌كنی یك اشتباه است، خب بعضی اوقات انسان می‌بیند این یك اشتباه واضح است، دارد نماز دو ركعتی را سه ركعت می‌خواند یا فرض كنید كه دارد عمل خلاف انجام می‌دهد، دارد بدون التفات من غیر توجه دارد خلاف می‌كند و مسلم است خب می‌روید می‌گویید آقا این كار را نكن یك وقتی نه مسئله این طور نیست و برمی‌گردد به یك مسائل و قضایایی كه اینها تبعات دارد، تبعات دارد، مثل مسائل اجتماعی مثل بعضی از معاملات مسائل اجتماعی ...

## كلام میر داماد درباره قضاء كلی

 بله مسئله بدا تقریبا یك فرصت یك ماهه می‌خواهد، كلام مرحوم میرداماد و مطلبی كه مرحوم آخوند دارند تا آنجا اگر خدا بخواهد بحث را می‌رسانیم. مرحوم میرداماد كیفیت حقیقت اعیان ثابته كلیه را و تشكل آنها را به اعیان جزئیه، جزئیه غیر كلیه مرحوم میر به كیفیتی در عالم مشیت و تقدیر و قضا و قدر تشریح كردند یك مسئله‌ای در ایجا مطرح می‌كنند مرحوم میرداماد ـ كه ما حالا می‌خوانیم و فردا هم به دنبالش مسئله را ادامه می‌دهیم ـ و آن این است كه ما به طور كلی در قضا و قدر چه واقعیت و چه حقیقتی را باید مدّ نظر قرار بدهیم؟ اگر نظر شریف رفقا باشد در مقدمه همین كتاب افق وحی در مسئله علم عنایی حق مطالب مختلفی نقل شده است نسبت به مقام اجمال و مقام تفصیل، اما در آن جا بنده مطلب را به یك نحو دیگری مطرح كردم و به طور كلی مسئله اجمال و تفصیل را منتفی دانستم و تبدل استعداد به فعلیت را در ذات اقدس الهی محال و ممتنع دانستم، اگر این مطلب را رفقا در آن جا مطالعه كنند، به این كلام میرداماد تا حدودی ما می‌توانیم اشراف پیدا كنیم. می‌خواهم این را عرض كنم كه من ندیده بودم كلام ایشان را ولیكن وقتی كه مطالعه می‌كردم در افق مبین دیدم عجب، واقعاً ایشان هم مثل این‌كه همین مسئله را می‌خواهند مطرح كنند و به طور كلی مقام اجمال و تفصیل را می‌خواهند در آن مقام قضای كلی یا مقام قدر جزئی، می‌خواهند آن تفاوت را بردارند و به طور كلی اختلاف را از بین ببرند و بگویند كه قضای كلی چیزی جز همان قدر جزئی و مشیت جزئیه نیست، الا این كه در آن جا به عنوان یك حقیقت سِعی قابل برای تشكل است، كه در آن حقیقت سعه‌ای، نفس آن تشكل جزئی هم منطوی است و قرار دارد.

 یعنی وقتی كه یك شخصی نگاه می‌كند اول كه نگاه می‌كند یك جنبه سعه‌ای را می‌بیند، تشكل را نمی‌بیند، واقعیت را نمی‌بیند، یك مثالی بزنم: یك وقتی شما فرض كنید كه آب را در نظر می‌گیرید كه این آب میعان دارد و این اطلاق دارد و می‌تواند به صور مختلفه و به احجام مختلفه دربیاید خب این هنوز محدود نشده است، این مایع هنوز محدود نشده است كه به شكل مكعب درآید، به شكل فرض كنید كره دربیاد و امثال ذلك خب این تفاوت دارد هر كاری هم بكنید این آب در آن مكعب نیست، این آب الان ظرفیت خودش را دارد و عرض خودش را دارد، درست شد، خب این در این جا یك حالت مایع متبدل شده است، نبوده، مكعب نبوده است، مكعب مستطیل نبوده، است یك حجم هرمی و استوانه‌ای نبوده است، بعد تبدیل شده است، این دو مرتبه است، این هیچ ارتباطی به اجمال و تفصیل ندارد، اجمالی در این جا نیست كه تفصیل آن آن باشد، این یك واقعیت است الان فرض كنید كه این ظرفی كه در دست من است خصوصیت خاص به خودش را دارد یك مقداری هم آب در این است و من هم دارم می‌بینم حالا این مقدار آبی كه الان در این جا هست آیا در این شما مكعب می‌بینید؟ حتی به مقام اجمال مكعب می‌بینید؟ چون اجمال یعنی حقیقت شیء ولكن حقیقت مبهمه، شما در اینجا اجمالی هم حتی نمی‌بینید، فقط مایع می‌بینید، اجمال كو؟ بله ممكن است متبدل بشود در شرایط خاص به این حجم، خب بشود، ممكن است هم نشود، یعنی همان طوری كه فرض كنید كه من مایع را می‌خورم و دیگر هیچی نمی‌ماند تا این كه برود در فریزر و یخچال و تبدیل به یخ شود این را كه اجمال نمی‌گویند، اجمال به این گفته می‌شود كه شیء آن حالت و استعداد برای تبدل را بالفعل داشته باشد، یعنی یك استعداد وقوعی خارجی داشته باشد كه این استعداد وقوعی آن جنبه را بتواند احراز كند آن می‌شود مقام مقام اجمال.

 به نظر من در مقام اجمال آن جهت خارجی شرایط برای فعلیت آن مهیا شده است مثل غنچه‌ای كه این غنچه است و هنوز گل نشده، این را می‌گویند اجمال آن گل، در این غنچه همان گل است منتهی باز نشده است، ببینید اضافه نمی‌شود، غنچه درآمده است، غیر از این است كه غنچه درنیامده شاخه‌ای كه از زمین درآمده این شاخه غنچه ندارد، بعداً بله آمادگی برای تبدل به غنچه را دارد، این را اجمال نمی‌گویند، اجمال به این می‌گویند كه غنچه درآمده، آن وقت تعداد برگهای آن گل هم الان در این غنچه محفوظ است، یكدانه هم كم و زیاد نمی‌شود ولكن الان فقط صورت وضعیه او به نحو دیگری است، بعد از مضی زمان این صورت وضعیه متبدل می‌شود به صورت وضعیه دیگر كه آن عبارت است از وَردٌ محسوسٌ ذات اجزاء بهذا الشكل و بهذا الحجم و بهذا الكمیه همان حالت وردیت را می‌بینید جمع شده، جمع شده و الان شده غنچه، اگر بخواهد عوض شد این باز می‌شود، باز می‌شود، این می‌شود اجمال تفصیل.

 آن شاخه درختی كه هنوز در زمستان برگ هم نداده كجایش اجمال است؟ برگ هم نداده است، بله استعداد برای تبدل به غنچه و وردیت در این جا دارد اما حالا صحبت در این است صحبت در این است كه یك موم یا آبی كه الان در دست شما است و این موم می‌تواند متبدل شود به یك حیوان، شما سر برای او درست می‌كنید، دم درست می‌كنید، پا درست می‌كنید، هیكل درست می‌كنید، بعد از گذشت یك زمان یك‌دفعه نگاه می‌كنیم یك حیوان در دست شما است، با موم این مسئله انجام گرفته است وقتی موم در دست شما است كجا مقام اجمال این فرض كنید كه سمك و ماهی است كه بعدا درست می‌شود، موم است، نه شكل خاصی دارد ... اجمال به این نمی‌گویند، اجمال همان طوری كه عرض كردم به این است كه صورتی از همان هیئت فعلیه موجود باشد به نحو آخر كجای این سمك موجود است؟ بله ممكن است من نیت كنم، اراده كنم این موم را تبدیل بكنم، خب اجمالی كه می‌توانیم در این جا تصور كنیم فقط در بعضی از صفات این موم است مثلا بگوییم كه آن رئونت سمكی كه بعدا می‌خواهد درست شود آن رئونت را بالاجمال این دارد، این عیب ندارد، چون موم نرم است این را بالاجمال دارد، یعنی همان رئونت و لطافت و ملایمت را دارد، اما نه صورت سمكیت را، صورت سمكیت را كه اصلا ندارد، می‌توانیم بگوییم بالاجمال آن لون سمك را در تبدل صورت الان دارد، به كجا زدید به آنهایی كه الان واجد است، این الان لون سمك نیست، لون موم است، ولی همین لون موم متبدل می‌شود به لون سمك، آن موقع دیگر نمی‌گوییم لون موم، می‌گوییم لون سمك، آن موقع كجا بود؟ بالاجمال بود. نرمی بود، خصوصیات و این چیزها بود ولی سمك نبود، در سمك اجمال معنا ندارد.

 همین مسئله را آمدیم در قضیه قضای كلی، در قضای كلی صحبت در این است كه در عالم قضا كه غیر از قدر است، قدر جزئی می‌شود، آیا در عالم قضا یك موتی فرض می‌كنید كه همین طور اله‌بختكی خدا یك موتی را در عالم قضا تثبیت كرده است كه فلانی بمیرد؟! خب عمه من هم بلد است كه فلانی می‌میرد، بعضی گفتند كه از كرامات شیخ ما این بود شیره را خورد و ...

 فرض كنید كه طرف بگوید كه آقا ناراحت نشوید شما ان‌شاءالله خواهید مرد! به بنده وحی شده! الهام شده! كه شما عن‌قریب ان‌شاءالله به عالم آخرت هجرت می‌كنید! از اوا سوال می‌كنند كه این عن قریب كه می‌گویی كی است؟ می‌گوید من كه عن‌قریب را تعیین نمی‌كنم، می‌گوییم یك سال دیگر؟ یك ماه دیگر؟ پنج ماه دیگر؟ می‌گوید نه عن قریب است كه شما یك ماه دیگر، یك سال دیگر ...، حالا راست راستی از او سوال می‌كنند كه این چیه؟ یك سال شد! گفت من كه گفتم عن قریب نگفتم یك سال دیگر!! دو سال دیگر شد ... از آن طرف هم عزرائیل می‌آید و می‌گوید حالا كه شما به اینها گفتی عن‌قریب من هم عن‌طویلش می‌كنم، عن بعیدش می‌كنم! دو سال، ده سال ...، بابا ده سال شد! ده سال كه دیگر عن قریب نیست! نه بابا باز هم عن قریب است! شما نگاه كن بگذار می‌بینی همه اینها عن قریب خواهد شد!! خب عمه من هم بلد است از این الهامات بگوید! هم‌بحثی ما هم بلد است از این چیزها بگوید كه نمی‌دانم دو سال بعد عن قریب ظهور می‌شود!! بنده هم می‌گویم به همه شما، بله، عن قریب ظهور می‌شود! به بنده الهام شده است! خب حالا این عن قریب ممكن است پنجاه سال دیگر باشد! عن قریب است دیگر! شما نگاه كنید به حساب قیامت و ابدیت خدا بگذارید می‌شود عن قریب! می‌شود خیلی عن قریب‌تر!! خب سه سال شد باز عن قریب است! ده سال شد! من كه نگفتم! تعیین نكردم ...!

 بابا ساكت شو برو بنشین سرجایت مردم را گذاشتی سركار عن قریب! عن قریب! چیست دیگر؟ اصلا كی گفته ما بیاییم در این چیزها دخالت كنیم؟ در مسائل ظهور دخالت كنیم؟ به ما چه مربوط است؟ ما برویم به مردم صدق یاد بدهیم، ما برویم به مردم اخلاص روابط اجتماعی و فرهنگ یاد بدهیم، اینها را یاد بدهیم نه این حرفها را. به ما نگفتند كه بنشینید دور هم ببینید كی ظهور كرده امام زمان شما، كدام یك از روایات ائمه ما را به این سمت كشانده است؟ ما كه هر چه از امام صادق و امام باقر روایت دیدیم گفتند انتظار بكشید، خودتان را آماده كنید، ما انتظار می‌كشیم، خودمان را آماده كنیم یعنی چه؟ یعنی آن چه را كه می‌گویند انجام بدهید انجام بدهیم، بیش از این دیگر از ما چیزی نخواستند، این كه هنر نیست كه ...

 این مسئله كه به اصطلاح علم عنایی، مقام قضا هست كه مثلا فلانی فوت می‌كند، خب این فوت برای فلانی هست، صحبت من این است كه این چه دردی را دوا می‌كند در مقام قضا از جهل پروردگار و از علم پروردگار چه مسئله‌ای را اضافه می‌كند؟ خدا بگوید كه برای او من فوت را مكتوب كردم، خیلی خب مكتوب كردی دستت درد نكند كه این را آوردی و بالاخره یك روزی شرش را هم از سر مردم كم می‌كنی و می‌بری ولكن هنوز من پروردگار وقتش را تعیین نكرده‌ام!! عجب پروردگار نفهم و نادانی كه آمده فوت را نوشته و وقتش را ننوشته!! حالا ببینیم چه می‌شود! چرتكه بیاندازیم بدا حاصل می‌شود؟ به قول حكیم حالا ببینیم كی بدا حاصل می‌شود و كی خوبا حاصل می‌شود! نمی‌دانم قدر چه جوری می‌شود، عالم تعارض و اینها به چه كیفیت درمی‌آید، نمی‌دانی توی خدا نمی‌دانی، توی خدا نمی‌دانی كه این در چه موقعیتی قرار می‌گیرد، چه مسائلی برای او پیش می‌آید، و چه حوادثی پیش می‌آید و بعد به چه طریقی از دنیا می‌رود، تو نمی‌دانی فقط موت را نوشتی و بقیه را گذاشتی در عالم تقدیر و عالم قدر در آنجا این مسئله را تقدیر كردی خب بین این دو تا چه فرقی هست؟ چه فرقی هست؟

 این مسئله مسئله مقام اجمال و تفصیل در صرف‌الوجود است این مسئله صرف‌الوجود در این عبارات كم‌رنگ است كه همان حقیقت صرف‌الوجودیه و بسیطالحقیقه وقتی كه می‌خواهد تشكل پیدا كند و نزول به مقام واحدیت داشته باشد ما می‌بینیم از آن بساطت و صرافت متبدل می‌شود و متغیر می‌شود به اشكال و الوان و حقایق مختلفه كه هر كدام از این حقایق مختلفه یك واقعیت نوعیه مستقله در خارج ایجاب می‌كند. این مسئله در مقام قضا و قدر است. یعنی شما آن صرف الوجود را نگاه كنید آیا در بساطت و صرافت وجود آیا تبدل وجود و تغیر وجود نخوابیده است؟ خوابیده است اگر نخوابیده پس این دیگر صرف الوجود نیست این چیست؟ این الوجود المحدد است این الوجود المقید است، المحدد به هذا القید و هذا الحد و المقید بهذا القید این وجود می‌شود این اصلا دیگر صرف نیست. پس بنابراین این جا است كه ما می‌گوییم وقتی كه شما نگاه می‌كنید در یك غنچه كه این دارد به مقام تفصیل می‌رسد گرچه الان این غنچه است ولی وقتی به آن نگاه كنید در آن این اعداد را می‌بینید، عدد برگها را دارید می‌بینید، اگر یك دستگاهی داشته باشید پرهای این را در غنچه بشمارد به شما می‌گوید كه این ده تا، دوازده تا پَر دارد و كی باز خواهند شد، همین جوری بسته است و مشخص نیست، برای شما مشخص نیست، ولی برای خود گل مشخص است، برای خود آن بوته مشخص است، اگر از او سوال كنید می‌گوید این غنچه من ده تا، دوازده تا پر دارد و تا فردا صبح باید صبر كنید تا باز شود، شكل او عوض شود، وضعش باید تغییر كند این می‌شود صرف‌الوجود، آن می‌شود وجود مقید، آن وجود مقید در همین صرف‌الوجود هست، بالفعل هست تغییر آن فردا پیدا می‌شود.

 این مسئله فضای كلی قضای كلی و قدر جزئی را اگر ما بخواهیم تصویر صحیح داشته باشیم امشب برویم راجع به مسئله تبدل صرف‌الوجود و بسیطالحقیقه به وجودات جزئی فكر كنیم. این مسئله تمام شد، تمام این معما همین است.

1. مصباح الشريعه [↑](#footnote-ref-1)